**درس‌هايی از تاریخ؛ سیاه‌کاري‌هاي  بنی‌امیه**

**فضل الله صلواتی ـ بخش هفدهم**

معاويه با حكومت بيست‌ساله‌اش بر شام، در دوران خلفای دوم و سوم با فعاليتی پيگير توانست پايگاهی مستحكم  در شام برای  خود  فراهم آورد و مردم آن سامان را  به خويش خوشبين و اميدوار سازد. مردم شام عموماً طرفدار او بودند، از اين‌رو موقعيتی  مستحكم  در جهان اسلام پيدا كرد و او را از صحابيان مشهور و معروف پيغمبر(ص) به حساب آوردند. بدين‌ترتيب تشكيلات اموی گسترش يافت و بنی‌اميّه توانستند تودۀ مردم را بفريبند، ظاهر را حفظ كنند و در باطن، دشمنان و مخالفان خود، ازجمله بنی‌هاشم را از صحنۀ اجتماع اسلامی كنار بزنند،  با اعجاز بخشش  پول و ارائۀ  مقام، بسياری از مدعيان را خريدند، مخالفان را به راه آوردند و مقاومان سرسخت را سركوب كردند، چون كارشان سامان يافت، احكام دين را نيز تحريف نمودند و مردم را به‌سوي فساد و بی‌دينی و بی‌تفاوتی نسبت به  احكام اسلام سوق دادند و سود مادی و امتياز طبقاتی را حاكم  كردند.

بنی‌اميه، دشمنان پيشين اسلام و مسلمانی، با مكر و فريب و حيله‌های بسيار ظرف بيست‌سال توانستند، سرنوشت جامعۀ اسلامی را در دست گيرند و به زندگی سراسر كفر و الحاد پيشين خود ادامه دهند.

علاّمه آيت‌الله **امام سيدعبدالحسين شرف‌الدين** می‌نويسد: "معاويه در سايه اسلام و خاندان پيامبر(ص) توانست خود را يكی از بزرگترين استانداران اسلام جا بزند و همچون يكی از شايسته‌ترين امرای مسلمان از حيث گفتار و عمل، معروف شود. معاويه با هوش و شيطنت فراوان خود توانست از اسلام، همچون راهی به سوی "سلطنت" استفاده كند و همان‌طور كه رسول اكرم (ص) خبر داده بود: دين خدا  را  مايه فريبكاری و بندگان خدا را بردگانی حلقه به گوش و مال خدا را ملك اختصاصی خويش سازد...  اين  سخن، خود از نشانه‌های رسالت محمد(ص) است"(439)

پيامبر(ص) فرموده بود: "اسلام گذشته‌ها را پاك می‌كند"، اين بسيار خوب بود، امّا آيا خطاكاران گذشته هم بايد همه كارۀ  اسلام  شوند و زمام كار مسلمان‌ها را هم  در دست گيرند و در برابر امام زمان خود بايستند؟

سرانجام مردم، امويان را كسانی يافتند كه بر منبر رسول خدا هجوم آوردند و با امت اسلامی چون غول و با پنجه‌ای چون گرگ و با سيرتی چون روباه برخورد كردند. تربيت اسلامی و تعليمات محمدی در آنها بی‌اثر بود و از پستی آنها  چيزی نكاست. به قول سعدي:

پرتو نيكان نگيرد، هر كه بنيادش بد است              تربيت نا اهل را چون گردكان بر گنبد است

همان جگرخوارگی روز احد، به كشتار وسيع مردم در جنگ جمل و جنگ صفين انجاميد و سرانجام به فاجعۀ خونبار كربلا و بعد  فاجعۀ مدينه و مكه و كشتار حرّه ختم شد، در زمان **حجّاج بن يوسف** **ثقفی**، قتل عام شيعيان علی تداوم پيدا كرد و آنها كه از خشم معاويه و ابن‌زياد و يزيد جان  سالم  به  در برده  بودند، طومارشان در زمان حجّاج  ديگر بسته  شد.

**تملّق‌گويی‌ها**

 در شرايطی كه حضرت علی اجازه نمی‌داد كسی در برابرشان تعظيم كند يا دست بر سينه بايستد به‌دنبال اسب و استر ايشان بدود و يا در كوچه‌ها  به  انتظار امام سر پا بماند و از آن  حضرت  تكريم  به  عمل  آورد، ديگران  چه می‌كردند؟ معاويه نهايت سعی خود را مي‌كرد تا مردم را دريوزه، چاپلوس، مطيع و منقاد خود كند، براي نمونه مردی كه نام  او سعيد بود، وقتی  به  نزد معاويه  می رود، معاويه از او می پرسد تو سعيد هستی؟ او می گويد: نه، تو سعيد هستی ( يعنی خوشبخت) ای اميرالمؤمنين! و من پسر مُرّه‌ام .(440)  از ديگری می پرسد: زمان چيست؟ می گويد: زمان يعنی تو.(441)

عده‌ای از همان متملقان ادعا كردند كه به معاويه وحی می شود و هر چه انجام می دهد به دستور خدا است، هنگامی‌كه از حلال يا حرام بودن نوشيدن شراب پرسيد به او گفتند: هر چه را شما حلال بدانيد حلال است و هر چه  را  شما  حرام  بدانید، حرام است(442)، معيار حلال و حرام، حق و باطل و نيكی و بدی شخص خليفه است و ديگر هيچ.

و اين همه جنايت، ظلم، بي‌عدالتی، قتل و غارتی كه خليفگان بنی‌اميه انجام می‌دادند و كسی دم برنمی‌آورد، همه براساس فريب مردم بود و اينكه اين عناصر را در جايگاه بت و مقام مقدس و فوق عالم و آدم،  قرار می‌دادند و قرآن، سنّت، احكام و حدود الهی ابزارهای  موفقيّت آنها بود و اگر مانع كار آنها  می‌شد، آن  را  زير پا  می‌گذاشتند  تا حاكم  را خوش بيايد و چند درهمی به نزد آنها بيندازد و دين، شرف و انسانيّت آنها را بخرد و پس از مرگ آن شاه يا خليفه، هركس پول بيشتر يا تبليغ بيشتري داشت باشد  به‌سوي او می‌رفتند و برده‌وار در برابرش تعظيم و تكريم می‌كردند و زبان و قلم  را  به  مدح و ستايش آنها  می‌گشودند.

از پيامبر نقل شده كه فرمودند: "اُحتُو الترابَ في وُجوهِ المداحين" بر چهرۀ متملقان خاك بپاشيد.(443)

در حديث ديگری نقل شده كه مردی در حضور امام موسی بن جعفر می‌گويد: اجازه می‌فرماييد به  شما  تعظيم  كنم  و بنشينم، امام می‌فرمايد: نشستن را اجازه می‌دهم، ولی خم‌شدن و خضوع  را  اجازه  نمی‌دهم.(444)

تمام متملقان، در ظلم‌هاي حاكمان و قتل و زندان دگر انديشان شريكند، آنها  بودند كه باعث تقويت ظالمان و باعث تسلط آنها  بر مردم شدند تا بدون اينكه خود را در برابر كسی مسئول بدانند هر كاری انجام دهند.

وقتی فرهنگ جامعه‌ای در چارچوب تهديد، تطميع و جهل قرار گرفت، تملّق پديد می‌آيد و افراد به خاطر جهالتشان از اربابان زر، زور و تزوير تملّق می‌گويند. فشار مستقيم بر مردم و حق‌كشی‌ها، اسراف‌ها و افراط‌ها،  متملقان را به موقعيّت و ثروت می‌رساند، مردمان بی‌ريشه و بی‌ايمان را به تملق‌گويی وامی‌دارد، آنها مي‌گويند مخارج زندگی دارند و نيازهايشان بسيار است و دلشان می‌خواهد از راه بی‌حساب و كتاب پول و ثروت به‌دست آورند و روزگار را به خوشی بگذرانند، از اين‌ر‌و خود را از انتقاد به حكومت و مبارزه با دروغ‌ها، رياها و خودكامگي‌های  دربارها  و فسادهای حكومت‌ها دور مي‌دارند، باشد كه به نان و نوايی برسند.

عالمان آنها توجيه می كنند كه مخارج دفتر بسيار است و مراجعان زياد، و اگر از سوی حكومت نمكی بر آش ما ريخته نشود كارهای علمی مختل می‌ماند و كتاب‌ها و نشريّات منتشر نمی‌شود!  دانشگاهيان و فرهنگيانشان كه اصلاً حقوق‌بگيرند و اگر سخن حقی بگويند، عذرشان خواسته می‌شود  و در اين دورۀ وانفسا كجا كاری مناسب هست  تا  به آن بپردازند؟

هنرمندان نيز نمی‌توانند خود را از اين حوزه كنار بكشند، مگر رشد شاعران پيشين در دربارها و در حضور حاكمان و ثروتمندان نبوده تا جام‌هايشان طلايی و نقره‌ای شود؟ مگر در دوران گذشته كشاورزان و كارگران صله‌های كلان به شاعران می‌پرداخته‌اند؟ پس برای چه كسی بايد شعر گفت و مدّاحی چه كسی را بايد كرد؟ صنعتگران، موسيقیدان‌ها، نمايشگران، فيلمسازان و نقاشان، كدام مشتری را داشته‌اند، جز تنوّع‌طلبان، مرفـّهان، ثروتمندان، درباريان و...؟ چه كسانی م‍ی‌توانند آثار هنری را در موزۀ شخصی، بر ديوار سالن پذيرايی خود بزنند و فخر بفروشند؟ آيا زحمتكشان و رنج ديدگان؟ چه كسی بايد اجازۀ چاپ كتاب، پخش فيلم، كنسرت و برگزاری نمايش را بدهد؟ آيا خلاف جهت آنها هم می‌توان مطلبی، سخنی، كاريكاتوری، شعری، تحقيقی و مجسمه‌ای داشت؟

همه‌چيز و همه‌كس در خدمت حاكمان و زورمداران قرار می‌گيرد، آنها هستند كه امر و نهی می‌كنند، دستور می‌دهند، سفارش می‌كنند و جهت می‌دهند. و شما دانشمندان، هنرمندان  و پژوهشگران  هر كه  باشيد  و با هر تفكری، بايد  در خط  حاكميّت باشيد، زنده‌باد و مرده‌باد او را تكرار كنيد، توجيه‌گر و بله قربان‌گوی  قدرت بشوید، وگرنه كتابت را بايد برای خودت نگاه‌داری، نه  اجازۀ انتشار پيدا می‌كند  و نه اجازۀ پخش، نمايشت را  بايد  برای خانواده‌ات اجرا كنی، سازت را  برای  خودت بزنی  و آوازت را در حمام  يا  در زيرزمين خانه‌ات بخوانی و...

پس شايسته است كه هماهنگ با قدرت، خود  را توجيه كنی، مديحه‌سرايی كنی،  تا  خارج  از نوبت كارت را  انجام  دهند  و  در جوامعی هم كه رشوه باب است بايد سر كيسه را شل كنی و... آن‌گاه اين يك فرهنگ، يك بينش اجتماعی، يك تفكـّر و يك توجيه‌گری می‌شود و هر كس متناسب با استعدادش، با خضوع، خشوع و فرمانبرداريش، از مزايای اجتماع بهره‌مند می‌شود و به نان و نوايی می‌رسد، و فرهنگ تملـّق و مداحی عموميّت پيدا می‌كند.

و نه‌تنها در زمان معاويه كه در طول تاريخ، اكثريّت چنين بوده‌اند و اگر در گوشه و كنار افراد آگاه، منتقد و مخالف پيدا می‌شدند، متهم به وابستگی، خيانت و ضديّت با نظام و تشويش اذهان عمومی و اخلال در امنيّت كشور و براندازی و  رابطه با خارجي‌ها، می‌گرديدند و منزوی، محروم، خانه‌نشين و گاهی زندان، تبعيد و اعدام.

و شايد همه تقصير خودشان بوده كه زمان را نمی‌شناختند و از منافع مادّی غافل بودند و خويشتن را همرنگ جماعت نمی‌كردند، وگرنه آنها هم  مانند ديگران نانشان در روغن بود، **مغيره بن شعبه، عمروعاص و زيادبن ابيه،** روزگار خوشی داشتند، ولی **ابوذر**، **حُجربن عُدی**، **عمروبن حمق** و **علی** و **حسن** و **حسين** در چارچوب فرهنگ جاهليت اموی قرار نمی‌گرفتند، آنها تابع فرهنگ تملّق‌گويی، مديحه‌سرايی و حاشيه خليفه‌بودن  نشدند و ديديم كه با آنها چه كردند؟ برای آنكه مردم نتوانند حرفی بزنند سلطنت را موهبتی الهی و خواست خدا تصوّر كردند و خودشان نيز باور كردند كه تأييد شده از سوی خدا هستند و دستشان برای هر كاری باز است،(العياذ بالله) آيا خواست خدا بوده كه  علی، حسن و حسين عليهم‌السلام نباشند و امثال معاويه و يزيد باشند؟ و آيا اين خلاف عدالت خدا نيست؟ آيا با قتل، غارت، حيله‌گری و نفاق روی كار آمدن، خليفۀ الهی و ارادۀ الهی به‌شمار می‌آيد.

خواست خدا، ارادۀ مردم است، اگر نيكو را انتخاب كردند خوشا به حالشان و اگر بد را انتخاب نمودند، بدا به حالشان، دانستن خدا  با عملكرد و خواست آدم‌ها تفاوت دارد، خداوند، راه و چاه را نشان داده كه مردم با ارادۀ خويش بهترين را برگزينند و نهايت تملق‌گويی همان پيشنهاد وليعهدی يزيد توسط **مغيره بن شعبه** به معاويه بود، كه سلطان را خوش آمد و او را چند صباحی ديگر بر حكومت كوفه ابقا كرد. هميشه و همه جا  پايه تخت ستمگران بر دوش متملقان، چاپلوسان و ژاژخايان است.

روزی معاويه به امام حسن گفت: من از تو بهتر و لايق‌ترم، چون مردم در اطراف من جمع شده‌اند و تو را رها كرده‌اند، امام به او فرمودند: "ای پسر هند، اينها كه دور تو جمع شده‌اند و از تو اطاعت می‌كنند كسانی هستند كه در پيروی از تو، از اطاعت خدا سرپيچی كرده‌اند و يا آنكه مجبورند تو را تحمّل كنند، كه معذورند، امّا پناه بر خدا كه من بگويم از تو بهترم، چون مطلقاً در تو خوبی وجود ندارد، ولی خداوند مرا از پليدي‌ها پاك كرده، همان‌طور كه در تو فضيلتی نيست"(445)

امام حسن كه اهل تملق و تعريف بیجا از كسی نبود، آن هم برای چند درهم پول، مقامی هم كه به او نمی‌دادند.

وقتی گروهی از خوارج در محل لشگرگاه نُخيله جمع شدند و قصد آشوب داشتند، معاويه فرصت را مغتنم شمرد، نامه‌ای  به  امام حسن نوشت و به ايشان دستور داد كه با لشگری به جنگ آنان برود، او می‌خواست از مشروعيّت امام استفاده كرده و ايشان را مطيع، منقاد و تابع خود كند. او فكر می‌كرد كه چون خوارج، حضرت علی را شهيد كرده بودند، و عليه امام حسن تبليغات وسيعی انجام داده و حضرت را  زخمی كرده بودند، حتماً امام  حسن برای گرفتن انتقام هم كه شده، فرمان معاويه را مي‌پذيرد و به نبرد آنها می‌رود، اگر هم در جنگ كشته شد كه برای معاويه برگ برنده‌ای است و مردم را عليه خوارج بيشتر می‌شوراند و امام‌حسن را هم با دست خوارج از ميان برداشته است، امام پاسخ دادند: "ای معاويه، من به خاطر پرهيز از ريخته‌شدن خون مسلمانان با  تو مصالحه كردم،  چگونه ممكن است با مردمی بجنگم  كه  تو نسبت به آنان  اولويت نداری؟"(446)

امثال حسن و حسين عليهم‌السلام  و ياران و پيروان آنها از كسی تملق نمی‌گويند و ستايش بیجا نمی‌كنند، از خوبي‌ها تمجيد و از بدي‌ها، بد می‌گويند، آنها از جان و مال خود برای حفظ مكتب و حفظ اسلام، قرآن و سنّت محمد(ص)، می‌گذرند، آنان در هر شرايطی به تكليف خود عمل می‌كنند و وظيفۀ انسانی و اسلامی خود را انجام می‌دهند، مصلحت اسلام و مسلمين برای آنها در درجۀ اول اهميّت است، نه مصلحت خودشان و تشكل ويژه‌شان و منافع قوم و قبيله‌شان، آنها با دروغ، ريا، تهمت، فحش، تملق و نفاق ميانه‌ای ندارند و هرگز برای دنيای خود از قلدر، ظالم، دنياپرست و عوام‌فريبی حمايت نكردند.

**ابو هريره**، در روايات جعلی خود آورده كه " سه تن در پيشگاه خدا امين هستند: من و جبرييل و معاويه."(447)

جبرييل را در اينجا آورده كه خودش و معاويه را هم در رديف آن بگذارد كه خلط مبحث كند و خودش و معاويه را  امين  معرفی كند. معلوم نيست او برای چه مقدار پول و يا چه موقعيتی اين دروغ را  درست كرده  است.

و الغدير، به بسياری از اين مطالب جعلی و دروغ‌پردازي‌ها  كه  متملقان گفته و نوشته‌اند  اشاره می‌كند.(448)

برخی از مردان كذ ّاب و دروغ‌زن، گاهی مقام  معاويه را  تا  حد  پيغمبری بالا می‌بردند و غبار [آب] بينی اسب معاويه را برتر از ديگران می‌دانستند.(449)

و چون از گفتار پيامبر(ص) اشباع می‌شوند می‌گويند كه از هاتفی شنيدم كه می‌گفت: "هر كس با معاويه دشمنی ورزد، شعلۀ تفتۀ آتش جهنّم او را فرا گيرد"(450) در نقل ديگری آورده‌اند: "موشی كه اوراق فضايل معاويه را خورده بود از سقف اتاق افتاد و دست و پا زد و مرد"(451) شايد اگر اين موش اوراق قرآن و يا احاديث  پيامبر را می‌خورد نمی‌مرد! مثلاً موش متوجه بوده كه چه كاغذهايی را می‌خورد و عمداً سراغ آن اوراق رفته و بايد تنبيه شود و آيا اين همان موش خاطی و مخالف معاويه بوده و شايد از انگلستان هم چك‌هايی برای او می‌رسيده و يا آنكه پول‌هايی به حساب او می‌رفته است!(452)

ایكاش ريشۀ تملق‌گويی و تعريف‌های بیجا و ستايش‌های نادرست از جامعۀ  اسلامی ور می‌افتاد و خودخواهی و كيش شخصيّت و خودمحوری سردمداران سياسی حكومت‌ها از طريق ايمان و خدمتگزاری به مردم اشباع می‌شد.

چه بسيار افرادی كه اصرار دارند با ساختن داستان‌ها، فضايل و مناقب دروغين، فرد صاحب قدرت، صاحب پول و يا صاحب مقامی را بزرگ جلوه دهند و امتيازاتی نسبت به ديگر مردم برای او قائل شوند و برخی ديگر برای مهم نشان‌دادن خود، كراماتی به مراد، مرشد و امام مسجد محلشان نسبت می‌دهند كه چگونه اعجاز می‌كند و هرگاه  بخواهد با اوليا و انبيا ملاقات دارد و با دست، بيمارانی را شفا می‌دهد و با  نظر، چنين و چنان می‌كند، در صورتی كه پيامبران و امامان، نه كاری غير عادی می‌كردند و نه مدّعی خوارق عاداتی بودند، مگر معجزاتی كه در شرايط خاصی به امر خدا، توسط پيامبران (ع) انجام مي‌شد.

**مرحوم علامه امينی** در الغدير، به بسياری از اين دروغ‌پردازي‌ها، عوام‌فريبی‌ها، تملق‌ها و مديحه‌سرايی‌های دروغين اشاره دارد كه هر كسی برای توجيه اعمال و رفتار خود، يكی از مردان صالح را به  ميان می‌كشد، دربارۀ او غلوهايی می‌كند و صاحبان عقل و انديشه را از اين دروغ‌ها و از اين ياوه‌سرايي‌ها بيزار می‌كند.(453) نسل جوان و درس‌خوانده را از مجالس مذهبی و اجتماعات دينی دور می‌كند، مگر احاديث، احكام، اخلاقيات و اصول عقايد در اسلام كم داريم كه عده‌ای وقت خود را مصروف موهومات و خرافات و مطالب غير واقعی می‌كنند؟

**دروغ‌پردازي‌ها**

چه بسياری از حاكميت‌ها كه بر اساس دروغ و دغل بر پا شده است، چه بسيار كه جامعه را با مطالب غير واقعی فريب می‌دهند و چون رسوا شدند دروغ‌های خود را  انكار می‌كنند، اينان دشمنان خدا و مردمند، نه برای گفتار خدا ارزش قائلند كه "وَيلٌ للمكذّبين" و نه برای مردم كه همه‌چيز را می‌فهمند و درك می‌كنند، مگر پايگاه‌های قدرت و ثروت چقدر ارزش دارد كه آدمی مغضوب دنيا و آخرت شود و بدين‌وسيله در دنيا برای خوش‌آمدن نفس‌پرستان، ثروت‌اندوزان و شيفتگان قدرت خود را به هلاكت اندازد و جهنّمی كند؟ بعضی خود دروغ می‌گويند و عده‌ای وسيله می‌شوند كه ديگران هم دروغ بگويند، آنها وسايل دروغ‌پراكنی و دروغ‌زنی را فراهم می‌كنند و  مراكزی تأسيس می‌كنند  كه دروغشان را به همه‌جا برسانند.

همان‌گونه كه اشاره شد معاويه دستگاه و تشكيلاتي برای شايعه‌سازی و دروغ‌پردازی راه انداخته بود و از آن مراكز دروغ‌پراكنی می‌كرد، برای بنی‌اميّه فضايل و مناقب دروغین می‌ساختند و مديحه‌سرايی می‌كردند، از پدرانشان به نيكی ياد می‌كردند و آنها را مطرح می‌نمودند. قلم به مزدها، دسته دسته، روايت و حديث  جعل می‌كردند، كاتبان، آنها را می‌نوشتند و شاعران، به شعرش در می‌آوردند. حاصل دستمايه‌های مزدوران را بخشنامه كرده و با پيك‌های تيزتك به سراسر سرزمين‌های فتح شدۀ اسلامی می‌فرستادند و در همه‌جا انتشار می‌دادند، حتی تاريخ را با دروغ می‌آميختند و به خورد مردم می‌دادند و همۀ واقعيّت‌ها را تحريف می‌كردند، و افرادی كه نمی‌خواستند دروغ‌ها را  باوركنند  و يا  خود  همه‌‌ چيز را می‌دانستند و در متن جريان‌ها بودند، آنها را كنار می‌گذاشتند و منزوی می‌‌كردند و يا  با تهمت‌هايی، آنان را مطرود اجتماع می‌كردند تا كسی حرف آنها را باور نكند. چه بسيار حقايقی كه مكتوم ماند و چه بسيار حق‌هايی كه پایمال شد. جلوه‌های درخشان تاريخ اسلام كه بايد عبرت نسل‌های آينده باشد، در جهت  حاكمان  قرار گرفت و براساس تفكـّر آنها نوشته شد و بويژه نگذاشتند كه فضايل امام علی و اولاد ايشان به مردم برسد و حقيقت امام شناخته شود. امتيازات  علی و پيروانش را  به ديگران دادند و خوبي‌هايشان را  به مخالفانشان نسبت دادند.

نومسلمان‌ها از قدم‌های اول، نام  معاويه را می‌شنيدند و دائم برای آنها از فضايل بنی‌اميه می‌گفتند و اگر تا امروز مشاهده می‌كنيم كه در اقصی نقاط جهان اسلام و حتی در دنيای پژوهش و تحقيق، نام معاويه برده می‌شود و از اهل بيت پيامبر(ص) كه وارث اصلی نبوّت و ادامه‌دهندگان راه محمد(ص) هستند نام و نشانی نيست و سخن كمتر به ميان می‌آيد و شناخت روی آنان ضعيف است به خاطر همان تلاش‌های انحرافی اوليّه است. دشمنان و همان راهيان خط معاويه هنوز هم دست بردار نيستند و در ماهواره‌ها و در سايت‌ها و در نشريّات خود عليه تفكر شيعه و اهل بيت پيامبر(ص) مجدّانه اقدام می‌كنند و برخی نقاط ضعف ناآگاهان شيعه و متعصبّان آنها (مانند قمه‌زنی و سر بر آستانۀ امام يا امامزاده‌ای گذاشتن و اطراف مزاری راه رفتن و دورزدن و دشنام‌های بیجا و بی‌مورد را بهانه قرار می‌دهند و آن را بزرگنمايی می‌كنند و اينها را عامل كشتار شيعيان عراق و افغانستان می‌‌دانند. متأسفانه عده‌ای هم در درون شيعه از روی نادانی بر اين اختلاف‌ها دامن می‌زنند و حديث‌های جعلی را چاپ و منتشر می‌كنند و يا بر روی پارچه‌هايشان شعارهايی می‌نويسند كه باعث تشديد اختلاف و دودستگی بين مسلمان‌ها می‌شود و پيوسته شايعاتی پخش می‌كنند. هر دو دسته ضد اسلام، ضد تشيّع، مخالف وحدت و يكپارچگی مسلمان‌ها هستند و همان راه معاويه را دنبال می‌كنند. با توطئۀ استعمارگران و عدم‌آگاهی خودی‌ها از دو راه به هدم بنيان تشيّع و تضعيف مكتب اهل بيت می‌پردازند؛ يك دسته به‌عنوان دوستان نادان و دستۀ ديگر به‌عنوان دشمنان فريب خورده و... .

**ابن عرفه** می‌نويسد: "بيشتر احاديثی كه در فضايل صحابه ساخته شد، در روزگار بنی‌اميه و برای تقرّب به ايشان فراهم آمد، چه اينها می‌پنداشتند كه با اين كار، می‌توانند بنی‌هاشم را منكوب سازند."(454)

**مدائنی** در بيان توصيف آن زمان می‌آورد: "احاديث ساختگی فراوان و دروغ‌های رايج و معروف پديد آمد، فقيهان، قاضيان و حاكمان بر اين اساس عمل كردند، در اين ميان، بلای قاريان رياكار و عاميانی كه اظهار  خشوع و عبادت می‌كردند  از همه بالاتر بودند، آنها به خاطر تقرّب به حكـّّام و راه‌يافتن به دربارها، احاديثی می‌ساختند و از اين رهگذر مال و ثروت فراوان به‌دست می‌آوردند، آن‌گاه اين روايات به دست مردم دين باور كه دروغ و افترا را جائز نمی‌شمردند می‌افتاد، آنها اين دروغ‌ها را باور كرده و به گمان آنكه راست و درست است نقل می‌كردند و اگر می‌دانستند كه باطل و نادرست است، آن را روايت نمی‌كردند و به آن عقيده پيدا نمی‌كردند."(455)

**ابن ابی‌الحديد** می‌نويسد: "شيخ ما **ابو جعفر اسكافی** گفت معاويه عده‌ای از صحابه و عده‌ای از تابعين را بر نقل خبرهای ناپسند كه مستوجب لعن و بيزاری بود، دربارۀ علی (ع) وادار ساخت و برای آنان پاداش قابل‌ملاحظه‌ای قرارداد و آنان آنچه  مايۀ خشنودی او می‌شد ساختند، ازجمله اين افراد **ابوهريره، عمروعاص، مغيره بن شعبه** و از تابعين **عروه بن زبير** بودند."(456)

نه‌تنها حديث كه تاريخ را نيز تحريف كردند و هر چه را خواستند براساس تمايلات خود تأويل و تشريح نمودند. دين، كتاب، حديث و تاريخ، ابزار موفقيّت آن حكومت به ظاهر دينی بود، چون از راه دين و عقايد و ايمان می‌توان بيشترين انحراف را ايجاد كرد و سوء‌استفاده كرد.

با اين انحرافات، اشخاصي چون امام حسن و امام حسين را خانه‌نشين می‌كنند و امثال معاويه، مروان، وليد، مغيره، عمروعاص و زيادبن ابيه را بركشيده و مطرح می‌سازند و لباس تقدّس بر آنها می‌پوشانند. در اين شرايط امام حسن  و امام حسين بايد مطرود جامعه و از مردم بركنار شود و  بسياری، آنها  را نشناسند و به قدر و مقام آنها پی نبرده و درصدد كشتن آنها بر آيند.

تاريخ امامان و شيعيان از همان ابتدا دستخوش حوادث و دگرگونی و پنهانكاری بوده و كسی را  جرأت نوشتن و يادآوری حقايق دربارۀ آن مردان فضيلت و تقوا نبوده، همه با برخوردهای خصمانه روبه‌رو می‌شدند و افسوس كه در آن زمان برای منافع ديگران، افرادی پول می‌گرفتند  و دروغ  می‌گفتند و دروغ  می‌ساختند، اين هم يك نوع درآمد و كسب حرام بود. با دروغ كاركردن و با  دروغ زندگی‌كردن و خانواده را  اداره‌ كردن و شايد  فرزند  تربيت‌كردن! شيوۀ غلط  آنها  شد.

چقدر كار تاريخ نويسان با ايمان و شايسته سخت بوده است كه از ميان اين همه دروغ‌های تاريخی بخواهند، مطالب درست و صحيح را به‌دست آورند. همان‌طور كه روی رجال فقه و حديث كار می‌شود، بايد روی  تاريخ‌نويسان گذشته هم كار شود، باشد كه حقايق تاريخی، هر چند محدود تدوين شود و در اختيار مردم قرار گيرد.

در مقابل دروغ‌پردازان، غاليان هم از آن‌سو غوغا می كنند، اينان نيز كرامات و خوارق عاداتی را  به پا كان و برگزيدگان و امامان و ديگر مردان خدا نسبت می‌دهند، به‌طوری‌كه ديگر نمی‌توان سره را  از ناسره جدا كرد.

دروغگويی و دروغ‌نويسی از سوي هر كه باشد، زشت، ناپسند و گناه است، خدا و خلق از دروغگويان و دروغ‌پردازان متنفرند، چه در مدح كسی باشد و يا  ذمّ  او.  دروغ هيچ امتيازی برای كسی ايجاد نكرده و موفقيتی  پيش نياورده است، اگر چند  صباحی افرادی  با  دروغ و ريا  بر كرسی صدارت، وكالت و رياست تكيه  زنند، سرانجام  سرنوشت  آنها  تباهی است. چراغ  دروغ  بی‌فروغ است و راستی، موفقيت است و پيروزی، هر چند كه روزی راستگويان در نظر مردم چند صباحی  خوار معرّفی شوند، اين كلام خدا است كه: " وَالعاقبه ُ لِلمٌتقين" موفقيت پايان كار از آن پرهيزگاران است.

باعث تأسف است كه بعضی به دروغ گفتن عادت می‌كنند و حتی اگر بر فراز مناره‌ها و رسانه‌ها رسوا شدند  باز هم  با روی عمل خلاف خود ايستادگی می‌كنند و از كسی و چيزی باكی ندارند. وقتی خدا نباشد، رياكاران از كه  بترسند؟ آنها حتی از بی‌آبرويی هم  نمی‌هراسند، و برايشان مهم نيست كه كسانی به فساد درونی آنها  پی ببرند، آنها برای آنكه خود را از اتهام بری كنند، ديگران را به دروغگويی و رياكاری متهم می‌كنند.

سخن از زشت رويــــی دگـــــران                         نشود باعـث نكـو رويـــــــــــــــــی (پروين اعتصامي)

عده‌ای از مردم در اثر غفلت يا فراموشی و يا فريب، كلمات دروغی را بر زبان می‌رانند  و يا ديگران را متهم می‌كنند.سخت‌ترين حالت برای خوانندگان كتاب‌ها آن است كه آنها متوجه شوند نويسنده‌ای صداقت نداشته و مطالب و گزارش‌های تاريخی را  با  تمايلات خود  يا به  دستور اربابان زر، زور و تزوير نوشته، برحسب اجبار يا وحشت، تاريخ را تحريف كرده و مطالب نادرستی را تحرير نموده است. بدين‌وسيله حقايق تاريخی تحريف شده و همه‌چيز با دروغ و دغل نگارش يافته و راست و دروغ با  هم  مخلوط  شده است.

گاهی آن‌قدر دروغ‌ها با  آب و تاب گفته می‌شود كه ديگر جايی برای صداقت و راستی باقی نمی‌ماند، تا جايی‌كه حتی  سخن حق باور نمی‌شود، بهترين‌ها و اهل صداقت را ساده‌انديش و بی‌سياست می‌گويند و آنها  را  نيز به سادگی متهم می‌كنند.

وقتی در جامعه‌ای  ملاك‌ها براساس دروغ پايه‌گذاری شد، ديگر حقيقتی برای كسی روشن نيست، حقايق وارونه جلوه می‌كند، همۀ چهره‌ها در قيافۀ ديو، پر خدعه و افسون، سراپا نيرنگ ديده می‌شوند، آخر تا كی و تا كجا می شود حقيقت را پنهان كرد؟ براي آنها كه دروغگويی جزو ذاتشان شده، ديگر فرقی ندارد كه دروغ‌ها را در كجا و به چه كسی نسبت دهند يا تهمت را  بر كه  وارد  كنند، مثل آنكه با همۀ خلق خدا عناد دارند. دروغ‌های ارباب زر و زور و مافيای قدرت و ثروت، راست پنداشته می‌شود، خلاف‌های آنها را می‌ستايند و تمجيدشان می‌كنند، بازار توجيه‌گری گرم می‌شود، و برای امثال معاويه آن انحراف‌ها را فضيلت و كارآمدی به‌حساب می‌آورند، به به و چه چه می‌گويند، به افتخارشان كف می‌زنند، فسادها و دغلكاری آنان را، مديريت، سياستمداری و مصلحت جامعه محسوب می‌كنند، كه هر چه آن خسرو كند نيكو كند، كدام خسرو؟ و كدام نيكويی؟

دروغ‌زنها خطای مخالفانشان را بزرگنمايی كرده و به رخ خلق می‌كشند، و در تاريخ مشاهده می‌كنيم كه سياست‌بازان چگونه با دروغ و نيرنگ بر گردۀ مردم سوار می‌شوند، محور سياست و حاكميّت حكومت‌های در مسير بنی‌اميّه، دروغ‌پردازی است. آنان با خدعه و نيرنگ بر مردم مسلـّّط می‌شوند و خود را تحميل می‌كنند.آنها با حيله انتخاب می‌شوند و با مكر و خدعه خود را می‌نمايانند و با كذب و افترا به همه‌جا می‌رسند.

 انسان در شگفت است، آنها  كه  قرآن را  ديده، شنيده و احتمالاً خوانده‌اند، چرا بيشتر از قرآن نديده‌ها به دروغ متمسّك می‌شوند؟ در مقابل چشم مسلمانان صدر اسلام و با حضور بعضی از صحابه و قاريان قرآن و اشخاصي چون امام‌حسن و امام حسين و ديگر خاندان محمد(ص)، بي محابا هر چه می‌خواهند بيان می‌دارند.

گوييا بـاور نمی‌دارنـد روز داوری                كايـن همه قلـب و دغل در كار داور می‌كنند (حافظ)

صرف‌نظر از سياست، حكومت، جمع ثروت، تزوير و ريا كاری، آيا  فكر كرده‌ايد كه اين همه حديث دروغ را چرا ساختند؟ چرا به پيامبر خدا(ص) تهمت زدند؟ از اين همه روايت جعلی چه استفاده‌هايی كردند؟ آيا می‌خواستند اسلام و مسلمانی را  بی‌ارزش كنند؟ آيا  قصد  داشتند خاندان پيامبر(ص) را  از صحنه حاكميّت خارج كنند؟  آيا  می‌خواستند زمينه را برای حاكمان نادرست آماده سازند؟ برای چند روز به نان و نوايی رسيدن و مختصر پولی دريافت‌كردن كه هيچ‌كس دين، آخرت و ايمان  خود را نمی‌فروشد.

پس اين دغدغه‌ها برای چه بود؟ برای حكومت چند روزه ، يا منحرف‌كردن  اسلام از جادۀ اصلی آن؟ مراكز جعل حديث كه معاويه راه انداخته بود، دائم روايات و احاديث و فضايلی را  برای  معاويه درست ‌كرده و در ميان مردم پخش می‌كردند و اينها را برای گويندگان و حاكمانشان می‌فرستادند و آنها هم از فراز منابر، اين دروغ‌ها را با آب و تاب برای مردم بی‌سواد و بی‌اطلاع بيان می‌كردند.افسوس كه در همۀ زمان‌ها بيشتر ساده‌انديشان و كم‌سوادها، اين فضايل دروغ، مطالب بدون مبنا و ادعاهای باطل را باور مي‌كردند. مگر نمی‌شود مردم را برای مدتی فريب داد؟ مگر نمی‌شود با دروغ و ياوه‌‌گويی سال‌ها بر شانۀ خلق سوار شد؟

**علامه امينی** در كتاب **الغدير،** بسياری از اين دروغ‌ها را فاش و بسياری از دروغ‌زن‌ها را معرفی كرده است(457) و حدود هفتصدنفر را با نام و مشخصات نشان داده است كه چگونه تاريخ اسلام، احاديث اسلام و شخصيت‌های اسلام را ملكوك كرده‌اند، مردم را فريب داده‌اند و با دروغگويي‌های خود، جامعه را به انحراف كشانده‌اند. براي نمونه معاويه چهارصد هزار درهم به **سَمُره بن جُندب** داد تا بگويد آيه: " وَ مِنَ الناسِ مَن يُعجبُكَ قوله في الحياه الدُنيا... وَ هُوَ اَلدّ الخَصام" دربارۀ علی نازل شده.(458)

با اينكه امويان می‌دانستند، امام‌علی قاتل عثمان نبود، ولی به دروغ او را قاتل عثمان معرفی كردند و با او جنگيدند و مردم را بدين‌وسيله فريب دادند.

راويان حديث‌ساز، برای معاويه جعل كردند  كه خليفه حتماً بايد از قريش باشد و احاديثی در اين باره درست كردند و حتی شاميان را معتقد كردند كه اين حكم خداست(459) و اگر كسی به قريش اهانت كند به خدا اهانت كرده است.(460) آنها گفتند: بهترين امامان از قريش و بهترين امامان از مردمند(461) و قرابت و نزديكی با رسول خدا را بر آن می‌افزودند، در صورتی كه اهل بيت پيامبر(ص) را طرد می‌كردند. يزيد را با همين ترفندها روی كار آوردند، ولی امام‌حسن و امام‌حسين را  كه  نبيره‌های رسول‌الله و سيد جوانان اهل بهشت بودند، شهيد كردند.(462)

از **ابوهريره** نقل شده: "الخلافه في قريش و الحكم فی الانصار"(463) خلافت در قريش است و قضاوت در انصار. از قول اهل كتاب آورده‌اند كه به معاويه گفتند:  صفت او را در كتاب‌های آسمانی ديده‌اند و او اولين كسي است كه خلافت را  به  پادشاهی تبديل می‌كند(464)، حتی قدم را فراتر نهاده‌اند و تا قيامت خلافت را تيول خود ساخته‌اند: " اِنّ الخلفاءَ مِن قريش الی اَن تقومَ الساعه" خليفگان تا روز قيامت از قريشيان هستند.(465)

مردم در دوران‌های بعد از كجا می‌دانستند، كدام‌يك از اين عبارات و روايات درست است و كدام نادرست؟ آنها چون از زبان خطيبان و مردان مذهبی می‌شنيدند، گمان می‌كردند كه هر چه آنها بگويند درست است و در برابر آن موضعی نمی‌گرفتند و بدين‌وسيله متكلم و مخاطب در جهل مركبّ می‌ماندند و به‌سوی انحراف می‌رفتند.

**مرحوم آيت‌الله سيد محمد جواد موسوی غروی** در آثار خود به  جعليّات و تحريفات معاويه و بدعت‌‌های او پرداخته و موارد بسياری از دروغ‌های پديد آمده در زمان معاويه را مطرح می‌كنند و آنها را مورد نقد و بررسی قرار‌ می‌دهند، جامعۀ اسلامی را نسبت به آن انحرافات واقف كرده و شيعه و سنّی را از نقل و بيان و تأييد آن دروغ‌ها بر حذر داشته‌اند. پژوهشگران در اين  خصوص می‌توانند به آثار ايشان مراجعه كنند.(466)

**دشمنی با آل علی و كشتن آنها**

در متون اسلامی چه در شيعه و چه در سنّی، فضايل **علی بن ابيطالب** بسيار آمده و شايستگان فرق يادشده بر آن معترف و معتقدند. از همان ابتدا، همۀ مسلمان‌ها به فداكاری، پايداری، ايمان و پيشينه حضرت علی در اسلام و پيدايش آن و دفع دشمنان اسلام و پيامبر اعتراف داشتند، ولی بدان‌سان كه اشاره شد معاويه خشت كجی را در اسلام گذاشت و لعن به خليفۀ مسلمين را با شدت و حدّت باب كرد، و از همۀ مزدوران و كارگزاران و عوام می‌خواست كه به حضرت علی و يارانش لعن و دشنام نثار كنند و همين امر باعث شد كه برخی از دوستداران علی  هم كه از اين بي‌تقوايی رنج می‌بردند معاملۀ به‌مثل كنند و بر معاويه و پيروان و خليفگانی ديگر اهانت روادارند و اين بدعت معاويه  در جامعۀ اسلامی از آن روز تا امروز مشكل‌ساز شد، چه بسيار كه بر سر اين اقدام معاويه، دشمنی‌هايی ايجاد گرديد و اموالی تباه شد و خون‌هايی ريخته شد و بين مسلمان‌ها اختلاف بسيار  به‌وجود آمد، **القاعده‌ها** پيدا شدند، امپرياليست‌ها و صهيونيست‌ها بر سر مسلمان‌ها مسلّط شدند و از آن آتش، پس از هزار وچهارصد سال هنوز مسلمانان می‌سوزند و با آنكه آگاهانشان فرياد بر می‌آورند، مصلحان جهان اسلام، **دارالتقريب** درست می‌كنند و از اتحاد و اتفاق دم می‌زنند و **هفتۀ وحدت** اعلام می‌كنند و دانشمندان مذاهب مختلف اسلامی دور هم می‌نشينند و مذاكراتی انجام می‌دهند و همايش‌ها و سمينارهايی برگزار می‌كنند. متأسفانه دشمنان كار خود را كرده و به نفاق‌افكنی مشغولند، زيرا موفقيت و پيروزی آنها بر مسلمين و بردن منابع و منافع آنها، به‌دنبال دعوای شيعه و سنّی و اختلاف‌اندازی بين آنهاست و بسياری از جاهلان ما  نيز آتش بياران اين معركه می‌شوند و آب به آسياب دشمن می‌ريزند.

همۀ انديشه‌های شوم اختلاف‌اندازی، لعن، نفرين و دشنام از زمان معاويه و به دستور او آغاز شد، او بود كه باعث جدايی فرق مسلمين و دشمنی، كشتار و انحطاط و انحراف آنها گرديد.

به چند حديث از پيامبر گرامی اسلام دربارۀ حضرت علی در اين مختصر اشاره می‌شود:

" علی را  جز  آدم مؤمن دوست نمی‌دارد و غيراز منافق دشمن نمی‌شمارد"، "ای علی، انسان مؤمن با تو دشمنی نمی‌كند و منافق هم  تو  را  دوست ندارد"، " علی را منافق دوست نمی‌دارد و مؤمن دشمن نمی‌شمارد"، " ای علی، هر گاه تو نبودی، پس از من مؤمنان شناخته نمی‌شدند"، " به خدا سوگند، هر كس علی را دشمن بدارد، خواه از خاندان من يا غير آنها، از دايرۀ ايمان خارج شده است "، " يا علی تو در دنيا  و در آخرت پيشوايی، دوستدار تو دوست من است و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست، وای بر آن كسی كه پس از من با تو دشمنی كند"، " ای علی، خوشا  بر كسی  كه  تو را  دوست  بدارد  و به  تو اخلاص ورزد و وای بر كسی  كه  با  تو دشمنی  كند  و تو را  تكذيب  نمايد" و " هر كس تو را  دوست  بدارد  مرا دوست  داشته است و هر كس تو را  دشمن  بدارد  مرا دشمن داشته  است."(467)

و آيا امكان‌پذير است كسی پيامبر خدا(ص) را قبول داشته باشد و سخنان او را نقض كند و  برخلاف آن عمل نمايد؟ معاويه علاوه بر آنكه خود دشمن علی(ع) و ياران اوست، مردم را نيز به دشمنی با علی و يارانش بر می‌انگيزاند و به مزدورانش دستور می دهد كه دوستداران علی را در هر كجا كه هستند  بيازارند و زندانيشان  كنند و آنان را  به  شهادت  برسانند.

در تاريخ طبری از **زيد بن انس** نقل شده كه از قول يكی از شيعيان خطاب به ديگران آورده: "شماها را به خاطر دوستی با خاندان پيغمبر به قتل می‌‌رسانيدند، دست و پايتان را می‌بريدند، ديدگانتان را بيرون می‌آوردند  و بدنتان را  بر شاخه‌های نخل می‌آويختند و با  اين همه  شماها  در گوشه خانه‌ها نشسته و دشمنتان را فرمان می‌برديد."(468)

به نقل مدائنی، معاويه برای فرماندارانش نوشت: "مبادا كسی در منقبت علی و خاندانش حديثی نقل كند، كه امان از آنها برداشته شده است."(469)

معاويه در مدينه به ابن‌عباس می‌گويد: "شما بنی‌هاشم كينۀ جنگ صفين را داريد، مگر پسر عموی من عثمان مظلوم كشته نشد؟ ابن‌عباس گفت: عمربن خطاب هم كشته شد، پس حكومت بايد به بازماندگان او برسد و پسر او بايد خليفه شود، معاويه گفت: عمر را  كافری كشت، ولی عثمان را مسلمان‌ها كشتند. ابن‌عباس گفت اگر مسلمان‌ها او را كشته‌اند كه بجا بوده و ديگر مظلوم نيست. معاويه گفت: من به همه‌جا نوشته‌ام كه هيچ‌كس مناقب علی و خاندانش را نگويد، ابن‌عباس زبانت را نگهدار، ابن‌عباس گفت: ای معاويه ما را  از خواندن قرآن نهی می‌كنی؟ (يعنی قرآن فضايل علی و خاندان اوست) جواب داد: شما را از تأويل و تفسير قرآن بازمی‌دارم، كه مقصود خدا را از قرائت آيات قرآن نگوييد. ابن‌عباس گفت بايد قرآن را بفهميم تا بتوانيم بدان عمل كنيم. معاويه گفت: عمل به قرآن بايد غير از تفسير تو و خاندانت باشد. ابن‌عباس گفت: قرآن بر خاندان من نازل شده، می‌گويی تفسير آن را از آل‌ابوسفيان و آل ابومعيط بپرسيم؟ معاويه گفت: قرآن خوانده شود، ولی آنچه دربارۀ شما گفته شده و حتی احاديث پيامبر كه در اين خصوص آمده چيزی از آن را نقل نكنيد. ابن‌عباس گفت: خدا در قرآن می‌فرمايد: عده‌ای می‌خواهند نور خدا را  با  دهانشان خاموش كنند، خدا نمی‌پذيرد و نور خود را كامل می‌گرداند، اگر چه كافران را خوش نيايد."(470) معاويه  كه در برابر مردم جوابی نداشت به او بدهد گفت: " ای پسر عباس، جانت را از انتقام من حفظ كن و زبانت را از من بگردان، اگر چيزی می‌خواهی بگويی، در پنهان بگو و مگذار كسی بشنود".

نوشته‌اند كه از همه‌جا بدتر كوفه بود، چون در آنجا يارانی از علی يافت می‌شدند،و بدتر آنكه چون زياد بن ابیه، در زمان علی خود جزو شيعيان بود، همه را می‌شناخت و روابط آنها را می‌دانست، به قول **شيخ راضی آل‌ياسين**  "در هر گوشه‌ای و زير هر سنگ و سايبانی كه بودند بر آنها دست يافت، گروهی را به قتل رسانيد و گروهی  را  آواره  و بی‌خانمان كرد، رعب در دل‌ها  افكند، عده‌ا‌ی را دست و پا بريد و بر شاخه‌های درختان نخل آويخت، گروهی  را كور كرد و... ."(471)

معاويه به قاضي‌ها و واليانش می‌نويسد: شهادت افرادی را كه از فضايل علی می‌گويند نپذيريد، به دوستداران عثمان و آنها كه  فضايل او را می‌گويند پاداش و جايزه بدهيد، برای آنها مقرری بگذاريد، مردم هم با شعار برای حمايت عثمان، هجوم آوردند، رقابت‌ها پديد آوردند، از هم برای گرفتن پاداش‌ها سبقت می‌گرفتند، گفته‌های نادرست و جعلی بسيار شد و كسب روی روايات دروغ، رونق گرفت، آنها را به‌صورت كتابی در آوردند و به  كودكان آموزش می‌دادند.(472)

به نقل ابی‌الحديد: معاويه بخشنامه كرد، هر كس را كه گفتند از دوستان علی است، نامش را از ديوان دريافت، محو كنيد، هر كس كه متهم به دوستی علی شد، اگر چه شاهد و دليلی برآن پيدا نشود، او را بكشيد،(473) از آن پس به اين بهانه به جان مخالفان می‌افتادند و حتی به خطا بسياری را كشتند.

به ياد  دارم  در تظاهرات ايّام پس از كودتای 28 مرداد 1332، مزدوران با هر كس كه  اختلاف داشتند و يا به او بدهكار بودند، هنگامی‌كه او را می‌ديدند و يا  از جلوی مغازه‌اش رد می‌شدند، فرياد می‌زدند: آی مردم اين شخص توده‌ای يا مصدقی است، چماق به دست‌ها هم بدون هرگونه دقـّتی به مغازۀ او می‌ريختند، شيشه‌‌هايش را می‌شكستند، اجناسش را به خيابان می‌ريختند و يا  آنكه غارت می‌كردند و اگر كسی نمی‌توانست فرار كند كتك مفصّلی به او می‌زدند.

در آن زمان كمتر اتفاق می‌افتاد كه كسی كشته شود، ولی در زمان مزدوران معاويه، بهتر آن  می‌‌ديدند كه  مخالفان را  از سر راه  بردارند. افسوس كه مزدوران ظاهرالصلاح و پاداش‌بگيران متظاهر، كه در ذم دروغگويی سخن‌ها داشتند و حديث‌ها می‌دانستند، با عدم‌‌راستگويی و  فريبكاری،  معاويه  را در  اوج قداست، روحانيّت و معنويّت توصيف می‌كردند.

می‌نويسند: "پس از شهادت امام حسن مجتبی اين ظاهرسازي‌ها، زاهدبازي‌ها و دروغ‌پردازي‌ها بيشتر شد، بلا و فتنه، فزونی گرفت، هيچ‌كس از شيعيان علی نماند، مگر آنكه بر جان خود بيمناك بود و يا آواره دور جهان  می‌گشت."(474)

تاريخ‌نگاران گذشته **سليم بن قيس، مدائنی، ابن ابي الحديد، طبری، مسعودی** و... نوشته‌اند كه چه كسانی را كشتند، چه افرادی را بي‌خانمان كردند، چه كسانی مجبور به هجرت شدند و چه افرادی با دربه‌دری، گرسنگی و دور از زن و فرزندان خود جان دادند، همه روی عقيده و آرمان خود ايستادند، آنها نمی‌توانستند خود را فريب دهند كه در دل  محبّت علی و آل علی را ندارند، دوستی خاندان رسول الله و صداقت، ايمان و پايداری آنها برای يارانشان ارزشمند بود.

چه بسيار حكومت‌هايی كه پس از روی كارآمدن به قلع و قمع مردم می‌پردازند، همۀ مخالفان و مديران پيشين را بركنار می‌كنند، آشنايان و نزديكان حاكمان پیشين را می‌رانند، پرونده‌سازی می‌كنند، بد می‌گويند و می‌خواهند همه‌چيز و همه‌كس در اختيار آنان باشد، مردم را به خودی و غيرخودی تقسيم می‌كنند و اين همان تفكر جاهليت پيشين است كه معاويه محور آن بود.

روزی در گوشه‌ای از مسجدالحرام نشسته بودم و به خانۀ خدا می‌نگريستم و كلماتی از **صحيفۀ سجاديّه** را  زمزمه می‌كردم، مردی در كنار من بود كه خود را فلسطينی و استاد دانشگاه رياض معرفی كرد، پس از صحبت‌هايی، از مذهب من پرسيد، گفتم شيعۀ جعفری هستم، گفت مذهب شيعۀ  جعفری با ديگر مذهب‌ها چه فرقی دارد؟ گفتم: ما در ميان صحابۀ پيامبر، علی را از همه برتر و بالاتر می‌دانيم، او را پس از پيامبر عالم‌ترين، باتقواترين، شجاع‌ترين، فداكارترين و نزديكترين فرد  به  محمد (ص) و...  می‌دانيم. كمی فكر كرد و گفت: ما هم همين عقيده را دربارۀ علی داريم، پس دعوا بر سر چيست؟ گفتم او لايق‌ترين كسي بود كه بايد جانشين پيامبر(ص) می‌شد، ولی نگذاشتند، و ديگران جای او را گرفتند. گفت آری، امّا حالا چه بايد كرد؟ ‌اكنون دعوا بر سر چيست؟ همان موقع صدای خطيبی در گوشه‌ای می‌آمد كه عليه رافضی‌ها، يعنی شيعيان سخن می‌گفت و آنان را  كافر و مشرك خطاب می‌كرد، من گفتم اختلاف و دعوا را اينها راه می‌اندازند، ما كه دو نفر پهلوی هم نشسته‌ايم و هر دو رو به كعبه نماز می‌خوانيم و مشكلی نداريم، استعمارگران مستقيم و غيرمستقيم اين ساده‌انديشان را تحريك می‌كنند كه مردم را به جان هم بيندازند و تا كشت و كشتار راه بيندازند و بين مسلمان‌ها اختلاف ايجاد كنند. آن استاد دانشگاه سه بار گفت: ای والله، يعنی به خدا قسم آری. معاويه‌ها هستند كه برای به قدرت رسيدن خودشان و پسرشان يزيد، دشمنی پديد می‌آورند، جنگ‌افروزی می‌كنند، اختلاف می‌اندازند و مال‌ها و جان‌ها را تباه می‌سازند. به آن استاد گفتم: امتياز ديگر ما آن است كه بنابه توصيه رسول خدا، قرآن را به‌وسيلۀ اهل بيت او تفسير می‌كنيم، پيامبر بارها فرمود: "كتاب‌الله و عترتی" كه  بسياری از عالمان اهل سنت به آن اعتراف داشته و آن را  روايت كرده‌اند و توصيه پيامبر چنين بوده است. او گفت: مگر تأويل و تفسير و احاديث  اهل بيت با نظر صحابيان متفاوت است؟ من گفتم: نه، چندان فرقی ندارد، ما نظر صحابيان را نيز می‌پذيريم، ولی مبنای ما كتاب خدا و سنت پيامبر (ص) و تفسيرهای اهل بيت و عقل است. در صورتی گفتار صحابيان والا مقام پيغمبر را قبول می‌كنيم كه با آن اصول، هماهنگ باشند، حتی سخن اهل بيت،  در صورتی مورد قبول علمای شيعه است كه خلاف كتاب خدا و سنت محمد نباشد، و خود سنت، چه از بيان صحابه و چه از بيان اهل بيت بايد مخالفتی با قرآن نداشته باشد. او گفت: ما چندان با هم فرقی نداريم، ما  هم  نمی‌توانيم  موارد خلاف قرآن يا عقل را از سوي هر كس كه باشد قبول داشته باشيم، مهم آن است كه دعوای هزاروچهارصدساله و اين همه كشتار كه بر سر عقل، اجماع، قياس و...  نمی‌شود. گفتم: استعمارگران به هر بهانه می‌خواهند بين اقوام، مذاهب و اديان را  گل‌آلود كنند و بيهوده آنان را به جان هم بيندازند، مانع اتحادشان شوند، تباهشان كنند، و از آن ميان، منابع مادی و معنوی آنان را تصاحب كنند، خودشان در سايه دموكراسی و آزادی باشند و اينان را به حكومت‌های ديكتاتوری، خشونت، تعصّب و فساد مبتلا سازند، با  اختلاف‌های ماست كه  آنها  پيروز می‌شوند و از منابع مادی و معنوی مسلمانان بهره می‌برند و خود آنها را در فقر می‌نشانند.

آن استاد، گفتار مرا  تصديق می‌كرد و خود شواهدی برای آن از ديگر كشورها آورد. امروز كه معاويه و عمروعاص نيستند، به جای آنها عوامل استعمار بيداد می‌كنند.

مرحوم **شيخ راضی آل ياسين** نويسندۀ كتاب " صلح الحسن(ع)" شرح مفصلی از شهيدان بی‌دفاع كه در زمان معاويه، مظلوم كشته شدند می‌آورد.(475) غير از **حُجربن عُدی** و يارانش و **عمرو بن حَمَق** كه  به سر گذشت آنها اشاره شده، افراد ديگری را نام می‌برد كه در زمان معاويه به چه سختی‌هايی دچار شدند و با چه مشكلاتی رو به رو بودند و به خاطر دوستی و حمايت از امام‌علی و آل علی چه مرارت‌ها و دربه‌دری‌ها كه كشيدند و به چه شهادت‌ها كه رسيدند و سرانجام بر سر عقيدۀ خود جان باختند، رحمت‌الله عليهم اجمعين.

و متأسفانه روند دشمنی با آل علی و فرزندان علی همچنان در دورۀ  **عبيدالله زياد** و **مروانيان** و **عباسيان** ادامه پيدا كرد، تا دوران عثماني‌ها و پس از آن‌كه جمعی به ظاهردوستان، شيعيان را به خرافه و بدعت‌ها مبتلا كردند و تروريست‌های  متعصب را  به  جان مردم  انداختند، عدالت علی، آزادیخواهی علی، حمايت از مردم‌سالاری علی، تقوای علی، ايمان و پايداری علی و دوستدارانش همچنان خشم دشمنان را  برمی‌انگيزاند. به ظاهردوستان و به حق دشمنان هريك به‌‌گونه‌ای خاص به پيكر تشيّع علوی ضربه وارد می‌كنند، تا  روزی‌‌ كه حقيقت  آشكار نباشد  و حق پایمال و دل‌ها مالامال از خون شود.

وقتی به مروان می‌گويند: حالا  كه  بر خر مراد سوار شده‌ايد  چرا  دست از بدگويی به  علی  برنمی‌داريد؟ می‌گويد: " لايَستقيمُ لَنا الامَرُ اِلاّ بِذلك"(476)  حكومت ما جز با سياست بدگويی از علی پايدار نمی‌ماند.

معاويه می‌گفت: سبّ به علی بايد آن‌قدر گسترش يابد تا كودكان با اين شعار بزرگ شوند و جوانان با آن پير شوند و هيچ‌كس از او فضيلتی نقل نكند.(477)

معاويه  ممنوع  كرده بود  كه كسی نام فرزندش را علی بگذارد.(478) او گفته بود كه هر كس فضيلتی از علی نقل كند من ذمّۀ خود را از او برمی‌دارم، از اين‌رو تمام خطبا از امام علی بيزاری جسته و او را لعن می‌كردند.(479)

عقد الفريد، می‌نويسد: پس از اينكه معاويه وسيلۀ شهادت امام حسن مجتبی را  فراهم  كرد، با توطئۀ  او  بود  كه  عايشه مانع دفن امام حسن  در كنار پيامبر شد.(480)

هنوز حضرت علی زنده بودند كه ترور و كشتار پنهانی شيعيان آغاز شد، معاويه به سران سپاهش گفته بود تا در شهرها جست‌وجو كنند: "فيقتلوا كُلّ مَن وَجَدَهُ من شيعه علی" از شيعيان علی هركس را در هر كجا يافتند شهيدش كنند. پيش از اين به كارهای **بُسربن ارطات** در مدينه، يمن و كوفه، اشاره كرديم كه چگونه در گوشه و كنار شيعيان را می‌جست و آنها را می‌كشت و خانه‌شان را خراب می‌كرد و به‌عنوان كافران حربی، اموالشان را غارت می‌نمود و زنان و فرزندان آنها را به اسيری می‌گرفت و همراه می‌برد(481) و به مرور زمان تا سال 61 هجری ديديم كه با خاندان امام حسين هم  چنين كردند، و بزرگترين فاجعۀ تاريخ را به نام دين، خدا، پيامبر، حكومت اسلامی و خلافت مسلمين انجام دادند و روی تاريخ را سياه كردند.

هر كس  را  كه  تمايلی نسبت به علی داشت  زنده نمی‌گذاشتند؛ در شهر انبار، در قبيلۀ خزاعه و در قبيله همدان و...(482) با اينكه امام حسن در صلحنامه آورده بودند كه معاويه متعّرض و مزاحم دوستداران علی نباشد و برای آنها مزاحمت فراهم نكند، ولی معاويه همان‌طوركه گفته بود همۀ موارد و شرايط صلح را زير پا گذاشت، او با شيعيان حتی بدتر از خوارج  برخورد می‌كرد.

**صَعصعه بن صوحان**، در فضايل اهل‌بيت برای مردم كوفه مطالبی می‌گفت: ما جز اهل بيت پيامبر را كه خداوند در آغاز از ناحيه آنها  به  ما  كرامت  داد چيزی نمی خواهيم. مغيره او را خواست و به او گفت: ما بهتر از تو اين فضايل را می‌شناسيم، اما اين سلطان (معاويه) بر سر كار آمده و ما  را وادار كرده كه عيب‌جويی علی كنيم، ما هم از او اطاعت  كرديم، تا خود را از شر اين قوم (بنی اميّه) نجات بخشيم.(483)

مغيره تا وقتی‌كه حاكم كوفه بود، با شيعيان مماشات می‌كرد، ولی پس از مرگ او در سال49 يا 50، با حاكميت زيادبن ابيه، اوضاع كوفه تغيير كرد و شيعيان مورد تعرّض شديد قرار گرفتند، حتی دست‌های حدود هشتادنفر از كسانی را  كه  با  او بيعت نكرده بودند قطع كرد.(484)

زياد، و پس از او پسرش **عبيدالله زياد**  به  هيچ‌كس رحم نكردند و هر شيعه‌ای  را  كه  می‌شناختند می‌كشتند، آنها به شايعات و شبهه‌ها تكيه می‌‌‌كردند و به جان مردم می‌افتادند. معاويه كارهايش را با دست عمّالش انجام می‌داد، او به آنها دستور ‌داد كه با حدس و گمان شيعيان را  از زير سنگ بيرون بكشيد و بكشيد،(485) او نوشت: "من التَهموه بموالاه هؤلاء القوم فنكّلوا به و اهدمُوا دارَه" هر كس را كه به دوستی علی و يارانش متهم شد، آنها را طرد (بايكوت) كنيد و خانه‌هايشان را خراب كنيد.(486) بنی‌اميه كاری ناكرده و دشمنی و ظلمی انجام نداده نداشتند و افسوس كه اين ماجراها همچنان ادامه داشت و ادامه دارد. آيا می‌شود كه خداوند روزی خانۀ ظلم را خراب كند و ريشه ستمكاران را  از زمين بر كند؟

در كتاب‌های **"مقاتل الطالبين"** و **"شهداء الفضيله"** نام افراد بسياری از شهدای شيعه آورده شده است. در زمان ما  در كتاب **"اصحاب امام علی (ع)"** نوشتۀ استاد سيداصغر ناظم زاده قمی، در دو جلد(487) شرح زندگانی 1110 تن از صحابيان حضرت علی را جمع‌آوری كرده و به سرانجام هريك كه به شهادت رسيده و يا آنان‌كه درگذشته‌اند اشاره دارد. كتاب‌های ديگری در خصوص زندگانی اين بزرگواران به رشتۀ تحرير در آمده كه شايستۀ مطالعه و بررسی است كه در دوران حكومت به‌اصطلاح اسلامی، چگونه لايق‌ترين، با ايمان‌ترين و مخلص‌ترين مسلمانان زمان  كشته  می‌شوند و يا به زندان مبتلا می‌گردند و يا آنكه دربه‌در كوه‌ها، دشت‌ها، شهرها و روستاها می‌شوند؟ آيا در طول تاريخ بشريّت، اين دليل خودخواهی، خودمحوری، ديكتاتوری، ظلم و ستم حاكمان خودكامه نيست؟ همۀ  قدرت‌ها  و سلطه‌ها  در هر شرايطی  و در هر جايگاهی با عدالت، آزادی و آزادیخواهی  مخالفند و با شدّت از آن جلوگيری می‌كنند و آيا  اين ويژگي اصلی ديكتاتورها نيست؟ و آيا با اين همه مخالفت از آن روز تا امروز، بشريّت توانست از وجود علی و يارانش بهره‌مند شود؟

**پي‌نوشت:**

439ـ مقدمۀ  كتاب "صلح‌الحسن"، شيخ راضی آل‌ياسين.

440ـ رسوم دارالخلافه، به نقل "انقلاب عاشورا"، سيدعطاء‌الله مهاجراني، ص 93.

441ـ اخلاق ناصری، ص 398.

442ـ تاريخ ابن‌عساكر، از ص 215.

443ـ نهج‌الفصاحه، شماره 91، ص 16.

444ـ از كتاب عشره، وسائل‌الشيعه، (آداب معاشرت با مردم)، ترجمه: محمدعلی مقدّس، ص 219.

445ـ مسند امام‌حسن مجتبی (ع)، ص 318.

446ـ عقدالفريد، ج 1، ص177.

447ـ الغدير، ترجمه، ج 11، ص 104.

448ـ همان، از ص 95.

449ـ‌ همان، ص 134.

450ـ همان، ص 135.

451ـ نقل از تاريخ بغداد، ج14، ص 327.

452ـ‌ به ترجمة جلد 11 الغدير، چاپ بنياد بعثت، ص 137 مراجعه شود، برخی مخالفان معاويه را با اين تهمت‌ها می‌رانند.

453ـ همان، از ص 139 تا ص 256.

454ـ ترجمة " صلح‌الحسن(ع)"، ص 442.

455ـ به نقل از "الاحداث" شرح ابن ابي‌الحديد، ج3، ص16.

456ـ شرح نهج‌البلاغۀ  ابن ابي‌الحديد، ج 1، ص 358.

457ـ ج 5 از ص 295، ترجمۀ زين‌العابدين قربانی، انتشارات بنياد بعثت و در "الغدير عربي، چاپ بيروت، ج 5، از ص 208 باعنوان  "سلسله‌الكذّابين و الوضّاعين" اين بحث را مطرح می‌سازد.

458ـ شرح نهج‌البلاغه، ج 1، ص 361.

459ـ البيان و التبيين، ج1، ص 300.

460ـ مختصر تاريخ دمشق، ج 3، ص 318.

461ـ همان، ج 6، ص 148.

462ـ البيان و التبيين، ج 2، ص 67.

463ـ مسند احمد، ج 4، ص 185.

464ـ‌ الكامل في‌اللغه و الادب، ج 2، ص 191.

465ـ الجامع الصحيح، كتاب الفتن، ص 49.

466ـ "فقه استدلالی" و "پيرامون ظّن فقيه".

467ـ الغدير، ترجمه دكتر جليل تجليل، ج 11، ص 164، نقل از كتب اهل سنت، از : مناقب، مسند، مستدرك حاكم و... .

468ـ ج 7، ص 104.

469ـ شرح ابن ابي‌الحديد، صلح‌الحسن(ع)، ص 433.

470ـ همان، نقل به اختصار.

471ـ ترجمه: "صلح امام‌حسن(ع)"، ص 435.

472ـ‌ همان.

473ـ همان، ص 436.

474ـ ابن ابي‌الحديد، ج 3، ص 15.

475ـ ترجمه آيت‌الله خامنه‌ای، چاپ يازدهم، 1365، شركت ايرانچاپ (روزنامه اطلاعات).

476ـ انساب‌الاشراف، ج1، ص 184.

477ـ شرح نهج‌البلاغۀ ابن ابي‌الحديد، ج 4، ص 55.

478ـ شذرات الذهب، ص 148.

479ـ شرح نهج‌البلاغه، ج11، ص 44.

480ـ ج 5، ص 115.

481ـ ترجمه الامام حسين، ص 184 ـ مروج الذهب مسعودی.

482ـ مروج‌الذهب، ج 3، ص 22 ـ الاغانی، ج 16، ص 266.

483ـ تاريخ طبری، ج 4، ص 141.

484ـ الكامل، ج3، ص 462.

485ـ انساب‌الاشراف، ج 2، ص 154.

486ـ شرح نهج‌البلاغه، ج 11، ص 45.

487ـ انتشارات بوستان كتاب (مركز چاپ و نشر دفتر تبليغات اسلامی حوزۀ علميّه قم)، چاپ اول 1386.